



از استاد شهید مرتضی مطهری

(۱۳)

## بررسی نظریه افلاطون در باب اخلاق

مقدمه: در ادامه سلسله درسه‌های استاد شهید مرتضی مطهری مباحثی پیرامون نظریات مختلف در باب اخلاق از نظر شما گذشت، و در شماره قبل از بحث چنین نتیجه گیری شد که برای اصلاح جامعه باید کاری کرد که بعدها در جامعه زشت و متعفن باشند، اصلاً ذائقه مردم بگونه‌ای اصلاح شود که از ظلم و تجاوز به حقوق مردم و غیبت متنفر بمانند. در این شماره بررسی نظریه افلاطون در باب اخلاق از نظر شما عزیزان خواهد گذشت.

سخن دیگری نیز هست که اساساً اخلاق مربوط به روح زیبا است نه اینکه کار زیبا است، اخلاق فی حد ذاته زیبا است یعنی آنجا که روح آدم حالتی پیدا می‌کند که خود روح زیبا میشود، اگر کار زیباست به تبع روح زیباست، ولی در آن نظر اول کار فی حد ذاته زیبا نیست، و روح هم زیبایی خودش را از کارش کسب می‌کند. ولی طبق این نظر روح زیبا است و کار زیبایی خودش را از روح کسب می‌کند. چطور؟ این نظری است که مربوط به افلاطون است، افلاطون، پایه اخلاق را بر عدالت قرار داده است، اخلاق را مساوی عدالت می‌داند، و عدالت را مساوی با زیبایی می‌داند، چون عدالت را همین جور که عرض کردم تعریف کرده است. با اینکه خودش

گفته است که عدالت قابل تعریف نیست معذک حرفی در این باره زده است حر بارة زیبایی و حقیقت گفته است که قابل تعریف نیست، با اینکه بشر عدالت، زیبایی و حقیقت را می‌شناسد ولی هیچ کدام قابل تعریف نیست. ولی باز کوشش کرده یک تعریف ناقصی برای عدالت بدست بدهد گفته است: عدالت عبارت است از هماهنگی اجزاء با کل. اصلاً عدالت اجتماعی را هم که تعریف می‌کند می‌گوید اینکه هر فردی هر مقداری که استعداد دارد و کار می‌کند، کار بکند و به اندازه کار خودش هم پاداش بگیرد و تمام افراد باید این جور باشند، اگر جامعه از چنین افرادی تشکیل شد آنوقت اجزاء این جامعه

**افلاطون پایه اخلاق را  
بر عدالت قرار داده است، اخلاق  
را مساوی عدالت و عدالت را  
مساوی با زیبایی می‌داند، و  
عدالت را هماهنگی اجزاء با کل  
گفته است**

هماهنگ هستند نه اینکه یکی زیاد کار بکند و دیگری کم کار بکند، و محصول کار این را به آن بدهند که کار نمی‌کند، یا یکی اساساً کار نکند و بعد محصول کار دیگران به خودش اختصاص بدهد این جامعه عادل نیست، جامعه که عادل نبود، زیبا نیست و جامعه که عادل و زیبا نبود قابل بقا نیست. او در باب عدالت چنین حرفی را دارد می‌گوید اخلاق یعنی انسان در درون خودش که مجموعه‌ای است از اندیشه‌ها، تعاملات و خواسته‌ها از اراده‌ها و تصمیمها، (مجموع دستگاه روحی انسان) که مثل یک اتومبیل است (باید اجزایش با همدیگر تناسب داشته باشد ولی گفته است که خود تناسب را کسی نمی‌تواند تعریف کند که این فرمول چیست همین قدر می‌گوید تناسب (تناسب و توازن و هماهنگی کامل میان عناصر روحی انسان). می‌گوید انسانهایی در نظر او قابل ستایش هستند که از ناحیه روح در نهایت درجه زیبا باشند، انسان کامل این است. و وقتی انسان از ناحیه روح در نهایت درجه زیبا بود، گفتیم زیبایی به همراه خودش جاذبه و کشش دارد عشق و طلب می‌آفریند، حرکت می‌آفریند همین جور که مامی بینیم (علی‌ع) یکی از خصوصیاتش آن عدل و توازن و هماهنگی کاملی

**افلاطون می گوید:**  
 انسانهایی در نظر او قابل ستایش هستند که از ناحیه روح در نهایت درجه زیبا باشند، انسان کامل این است، و وقتی انسان از ناحیه روح در نهایت درجه زیبا بود، گفتیم زیبایی به همراه خودش جاذبه و کشش دارد، عشق و طلب می آفریند، حرکت می آفریند.

است که در وجود ملکوتی او هست، یک انسان است که از قدیم او را انسان کامل الصفات و جامع الاضداد می شناسند.  
 وقتی در وجود تو اضداد یکجا جمع شدند، بهمین دلیل ماندنی برای تو نمی توان پیدا کرد. سید رضی راجع به سخن علی (ع) می گوید: یک سخن چند جانبه ای است، علی در همه جوانب زیبا سخن گفته است چون روحش روح همه جانبه است. باصطلاح امروز یک روح چند بعدی است، این روح نه تنها چند بعدی است بلکه نوعی توازن و تناسب میان این ابعاد مختلف برقرار است (این دیگر مربوط به چشم نیست، این دیگر مربوط به گوش نیست، مربوط به شامه و ذائقه نیست، مربوط به حس نیست بلکه مربوط به روح انسان است) انسانها بدون اینکه بتوانند زیبایی علی را تعریف بکنند، درک می کنند، چون زیبایی کشش دارد و بهمین دلیل محبوب علی می شوند چهارده قرن می گذرد، قرن نگذشته است که در آن قرن علی صدها و هزارها و بلکه میلیونها مجذوب و محب نداشته باشد. آنوقت حب علی چرا ایمان است؟ حب علی یعنی عشق به یک روح متعادل متوازن، یعنی عشق به انسان کامل، یعنی عشق به کمال انسانیت، یعنی عشق به آنچه خدا و پیغمبر و همه به آن دعوت می کنند. این شخص پرستی نیست، این حتی شخص دوستی هم نیست، بالاتر از این است. آنکه واقعاً علی را دوست دارد خودش را دارد ستایش می کند؛ من زیبایی خارق العاده آن روح بزرگ و آن انسان کامل را درک

می کنم من آن تعادل و توازن کامل را درک می کنم. گفتیم عشق بدنبال خودش ستایش می آورد در طول قرن مردی را که تاریخ زمان خودش او را بکلی مطرود و مظلوم و منکوب کرده بود، می بینیم بانک ستایش اوست که از اعماق تاریخ این چهارده قرن بر می خیزد نه تنها از زبان آنهایی که ناهشان شیعه است، از زبان اهل تسنن، از زبان کافر، از زبان مسیحی و یهودی هرکسی که یک وجدانی دارد. وقتی که مناقب را می نویسد مدعی است الان که مناقب را دارم می نویسم هزار کتاب مناقب علی را من می شناسم حالا من نمی دانم کتابهایش را در کتابخانه خودش داشته و یا فهرستش را داشته است. می گوید همین الان هزار کتاب مناقب در دنیا وجود دارد.

زیبائی چهره معنوی یک انسان کامل بشرها را از عمق فطرت خودشان محبوب می کند.

(نظیر زیبایی یوسف که قرآن مجید اینرا در نهایت زیبایی و فصاحت و بلاغت بیان کرده است که واقعا حیرت آور است) پیامبر فرمود: «ان للحسین محبة مکتونه فی قلوب المؤمنین» یعنی در دلهای مومنین یک محبت پنهانی محقی به حسین وجود دارد (این کلمه مکتونه خیلی معنی دارد)، و احياناً ممکن است مومنین باشند، خودشان توجه ندارند ناآگاهانه محبت حسین در دل هر مومنی وجود دارد، شاید بعضی خیال کنند که یعنی خداوند یک محبتی را از بیرون آورده، در دلهای مومنین بطور قطعی جبری جا داده است، در عشق فطری هر مومن تقدیس مانند حسین است اگر حسین (ع) هم نمی بود یک حسین دیگری بجایش میبود و کار او را همانند خودش کرده بود مگر دلهای پاک مومنین می توانستند ستایشگر او نباشند، می گوید: میتوانند او را دوست نداشته باشند، مگر می توانستند به سوق او نگریند، که «اناقیتل الایره» من کشته اشک چشم، این اشک چشمها که نثار او میشود، بدن

**پیامبر (ص) فرمود: «أَنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْتُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»**  
**در دلهای مومنین یک محبت پنهانی محقی به حسین وجود دارد.**

**حب علی یعنی عشق به یک روح متعادل متوازن، یعنی عشق به انسان کامل، یعنی عشق به کمال انسانیت، یعنی عشق به آنچه خدا و پیغمبر و همه به آن دعوت می کنند. این شخص پرستی نیست، این حتی شخص دوستی هم نیست، این ستایش خود است.**

مقدس قطعه قطعه او با همین اشک چشمها است که سیراب میشود. هارون مکفوف که از اصحاب امام صادق (ع) است خدمت امام صادق (ع) می آید بنظرم از شعرای مرثیه گو بوده است) حضرت میفرماید که از آن شعرهای پخوان. میگوید: برای حضرت چند شعر خواندم آنچنان امام صادق گریست که صدای گریه اش بلند شد بطوریکه شانه های امام تکان می خورد و بعد صدای گریه اهل بیت از پشت پرده و از اندرون بلند شده اهل بیت به گونه ای منقلب شدند که گفتند ساکت باش.

این مرد شعر خیلی لطیفی دارد می گوید:

آهای باد صبا، ای آنکس که میروی و عبور می کنی، بر بدن حسین بگنر و بان استخوانهای پاک خطاب کن ( این شعرها است که امام صادق را منقلب کرده است).

بگنر بر بدن قطعه قطعه شده حسین و به استخوانهای حسین پیام مارا برسان.

ای استخوانها دائما از ریزش این اشکها سیراب باش. اگر آب را بر روی شما بستند این اشکهای ارادتمدندان شما است که برای همیشه نثار شما میشود.

به قبر حسین که گزشتی این مرکب را یک قدری نگهدار و رد شو.

به دور آن وجود پاک (فرزند آن پدر و مادر پاک و پاکیزه) بگرده گریه کن، نه یک گریه عادی بلکه چون مادریکه تنها بچه اش را از دست داده برای حسین گریه کن.

(لدلمه دارد)